

رهبر انقلاب مشروطه که بود؟



فاضل غیبی

از لنین تا فیدل کاسترو و از جرج واشنگتن تا واسلاو هاول، هر انقلابی با نام رهبر آن شناخته می‌شود. انقلاب مشروطه ایران (1285 ش.) از انقلابات مشهور تاریخ است، بدین سبب که نه تنها در کشورهای اسلامی، بلکه حتی در چین و هند آن روزگار نیز قابل تصور نبود.



انقلاب شورش نیست، که به یکباره شعله‌ور شود، بلکه اقدامی است که گروهی کارآمد و مصمم برای تحقق آرمانی مشخص تدارک می‌بینند و در این روند فردی با ویژگی‌های برتر به رهبری می‌رسد. اقدام تاریخی شگرفی است که حتی آنجا که به فاجعه منجر شده، بخش باز هم مهمی از میراث تاریخی بشمار می‌آید.

گرچه انقلاب مشروطه از پیروزی کامل بازماند، اما انقلابی کاملاً مسالمت‌آمیز بود و زمینۀ سازندگی ایران نوین را ممکن ساخت. بدین سبب رویدادی است سرافراز و شایسته در تاریخ. اما ملایان قلم‌بدست نه تنها در مورد انقلاب مشروطه، بلکه دربارۀ رویدادها و

شخصیت‌های تاریخی ما چنان دروغ‌هایی پرداخته‌اند، که پالایش آن به انقلاب فرهنگی سترگی نیاز دارد. گرچه تا آن زمان می‌توان گام‌های کوچکی در این راه برداشت و دستکم ناراستی‌های بزرگ را بر ملا کرد. از این دید، انقلاب مشروطه نمونه خوبی است، زیرا درک درست آن نگرش ما را به کل تاریخ ایران معاصر دگرگون می‌کند.

از جمله این دروغ بزرگ که گویا دو آخوند به نام‌های طباطبایی و بهبهانی، رهبران انقلاب مشروطه بودند! با شناختی که امروزه از رفتار و کردار ملایان پیدا کرده‌ایم، باید در درستی چنین ادعایی شک کرد. گرچه برای رسیدن به حقیقت ماجرا ناگزیریم ابتدا ناراستی‌ها را بر ملا کنیم و برای یافتن رهبر انقلاب مشروطه، نخست چهره واقعی «دو آخوند» یاد شده را بدرستی بشناسیم و این با توجه به دورویی ملایان کار آسانی نیست.

آغاز ماجرای انقلاب مشروطه را باید برکناری اتابک (صدراعظم مظفرالدینشاه) دانست. می‌دانیم که ملایان در دوران قاجار بر دستگاه حکومتی مستقل فرمان می‌راندند و قدرت، مکتب و تسلط آنان بر جامعه از شاه و دربارش بسیار بیشتر بود. با این تفاوت که حکومتشان از ساختار هرمی برخوردار نبود و هر آخوند بزرگی بارگاهی گسترده، از یکسو در رقابت با دیگر آخوندها و از سوی دیگر از راه داد و ستد با یکی از دولتمردان در پی تحکیم قدرت خود بود.

باری، آخوند طرف معاملت اتابک صدراعظم، بهبهانی بود و در رقابت با او، ملای پر قدرتی به نام طباطبایی، تکیه‌گاه شاهزاده عین‌الدوله بود. در این هنگام شیخ فضل‌الله نوری از عتبات وارد تهران شد و از آنجا که «برندگی» او از دو ملای دیگر بیشتر بود، عین‌الدوله که جانشین اتابک شده بود، او را برکشید:

«(.....) ...»
.....
.....

.....²⁹² با گزینش شیخ نوری به عنوان مجتهد اول پایتخت، طبعا طباطبایی و بهبهانی که تا بحال رقیب یکدیگر بودند، برای «ساقط» کردن او همدست شدند:

«.....»
.....

«...»²⁹⁸ اما تنها انگیزه آندو سقوط عین‌الدوله و در نتیجه از میدان بدر کردن شیخ فضل‌الله بود. «...»²⁹⁹ تا آنکه داغ شدن آشفته‌بازار حوادث را دیگر حدی نبود. قدرت دولتی بطور روزافزون به تحلیل می‌رفت و دولتمردان خود آتش‌بیار معرکه شدند. علاءالدوله حاکم تهران، بازرگانان قند و شکر را چوب زد که چرا قیمت‌ها را بالا برده‌اند.

در این میان کسانی «دو سید» را تشویق کردند، برای بالا بردن فشار و وادار کردن شاه به برکناری عین‌الدوله، در شاه‌عبدالعظیم بست نشینند. اما عین‌الدوله نیز بیدی نبود که به بادی سقوط کند. او از دو سید بست‌نشین خواست که اگر تقاضایی دارند، عریضه بنویسند.

اما «رؤسای ملت» نمی‌توانستند بنویسند که می‌خواهند جان‌نشین شیخ فضل‌الله شوند، بنا بر این شش‌مطلب را ردیف کردند که همه در جهت منافع آخوندها بود. از جمله: «تنبیه عسگر گاریچی» که با زائرین بدرفتاری نموده بود و یا «برداشتن تمبر دولتی از مستمریات روحانیون»!

حساب عین‌الدوله درست بود، خواسته‌های «دو سید» چنان پرت بودند که «خلق طهران» نیز ظاهراً «بواسطه سردی زمستان» «همراهی کامل نمی‌نمودند»³⁰⁰ لیکن پایتخت با ادامۀ بست‌نشینی ناآرام بود و کار به بن بست رسید. تا آنکه پس از گذشت یکماه به میانجیگری سفیر عثمانی در تهران، عریضه‌ای به شاه نوشته شد که در آن تشکیل «عدالتخانه» نیز مطرح شده بود. با طرح خواسته‌ای ورای منافع ملایان، به یک باره گره کار گشوده شد: «...»³⁰¹ شاه‌عبدالعظیم فرستاد و «آقایان» با جلال و جبروت به تهران بازگشتند.

این بود مرحله نخست و مهم انقلاب مشروطه! مرحله دوم از این هم ساده‌تر گذشت. «دو سید» انتظار چنین موفقیتی را نداشتند، نه تنها شیخ‌فضل‌الله را از میدان بیرون کرده بودند، بلکه صدراعظم را کنار زده، مستقیماً با شاه طرف شده بودند. چنانچه «نزد مردم

جایگاه دیگری یافته»³⁰⁰ و کارشان به جایی رسید که برای نخستین بار در تاریخ لقب «آیت‌الله» دربار آنان بکار رفت:

«...»
...»³⁰⁶ «...»
سید» در اوج محبوبیت به خوشگذرانی مشغول شده و حتی دولت هم به افتخارشان مهمانی‌ها برگزار می‌کرد. البته عین‌الدوله که هم خواسته‌ها را انجام داده بود، از «تشکیل عدالتخانه دولتی» سر باز زد، زیرا آن را دخالت در کار خود می‌دانست. از سوی دیگر، «عدالتخانه دولتی» اصلاً به نفع آخوندها نبود و آنان را که تا بحال مال و جان امت را بوسیله «محاکم شرع» در دست داشتند محدود می‌کرد. طباطبایی متوجه این معنی شد:

«...»
...»³⁰¹ «...»

با اینهمه «دو سید» خود را مجبور به پافشاری بر این خواسته، که نمی‌دانستند چه کسی بر زبان‌شان انداخته، می‌دیدند، چرا که به غریز حفظ قدرت دریافته بودند، در صورت عقب‌نشینی، جایگاه نویافتن خود را از دست خواهند داد.

متوجه هستیم که دو سه ماه پیش از فرمان مشروطیت است و هیچکس هنوز کلمه‌ای دربار آن نگفته است: «هنوز نام مشروطه و آزادی در میان نمی‌بود. ولی برای نخستین بار کسانی آزادانه سخن از بدی‌های دولت رانده و دلسوزی به توده می‌نمودند.»³⁰¹

شبها بر در و دیوار شهر شب‌نامه‌ها چسبانده می‌شود و در آنها نخستین بار سخن از «مجلس ملی» می‌رود:

«...»
...»³⁰⁹ «...»

کسانی «...»
...»³⁰⁹ «...»
و مصمم می‌دهد، که به این آسانی‌ها به سازش دربار با

«روحانیت» گردن نخواهد گذاشت.

از سوی دیگر «آقایان» (این بار شیخ نوری هم همراه بود!) به امید پیروزی باز هم بزرگتری دوباره بار سفر می بندند و این بار به «آقایان» رفته در قم بست می نشینند. چون خبر بست نشینی به گوش شاه می‌رسد، جواب می‌دهد:

«آقایان...»
«...»
308

و آقایان طی تلگرافی به شاه خواستار تشکیل حکومت اسلامی می‌شوند:

«...»
«...» و

شاه در پاسخ فرمان می‌دهد:

«...»
309

اینک کافی بود «آقایان» بست را بشکنند و مانند دفعه پیش بر دوش امت هیجان‌زده به پایتخت بازگردند، تا نخستین نسخه حکومت اسلامی تشکیل شود. ظاهراً کار از کار گذشته و با شکست دربار برابر قدرت برتر ملایان، ایران بسوی حکومت اسلامی می‌شتافت. اما درباریان نیز در برابر موج اسلامیت به تکاپو افتاده، شاه با انتخاب مشیرالدوله از میان دولتمردان ترقی‌خواه به صدارت، امیدی در دل آزادیخواهان برمی‌افروزد:

«...»
«...»
«...»
فرمان بهتری بگیرند:

«...»
«...»
«...»

سرنوشت‌سازتر از این لحظه قابل تصور نیست. پس از چند روز کنکاش و تدارک «...» (...) ...

مشیرالدوله به سرعت دستخط نوینی از شاه مبنی بر تشکیل «مجلس شورای ملی» گرفته، دولتیان پراکندند که شاه با هم خواسته‌های «آقایان» موافقت نموده است. اما پسر صدراعظم که برای ابلاغ حکم به قم رفت، در هياهو دستخط پیشین (شامل «مجلس اسلامی») را نشان داد و «آقایان» سر از پا نشناخته، ده روز پیش از آنکه فرمان مشروطیت به امضای مظفرالدینشاه برسد به پایتخت بازگشتند! از این خبر هم اقشار و اصناف شاد شدند و برای نخستین بار در یک همبستگی ملی «...»

روشن است که اینجا مجال پرداختن به مراحل بعدی انقلاب و نیروهای درگیر آن نیست. هدف آن بود که نشان دهیم، در کشاکش همیشگی میان ملایان و دربار قاجار کسانی «دو آخوند» را به طمع مال و جاه فریب دادند، تا خواسته‌های را مطرح کنند، که کاملاً مخالف منافع ملایان بود و دولتمردان از این فرصت استفاده کرده، کوشیدند نظام سیاسی ایران را بر بنیانی نوین قرار دهند.

ملایان همینکه «...»

با تمام قوای کوشیدند آب رفته را به جوی بازگردانند و «جبهه ضدانقلاب» را تشکیل دادند. درحالیکه دربار نه تنها «دژ ضدانقلاب» نبود، بلکه درباریان دستکم برای حفظ قدرت خود که از «جنبش تنباکو» به بعد «...»

زنداد و تبعید محكوم شدند.

بدین ترتیب 150 بایی با دانایی و درایت شبکه‌ای تشکیل داده بودند، که هم در میان ملایان رخنه نموده و هم بر درباریان و حتی بر نمایندگان کشورهای خارجی نفوذ داشت. ملک‌المکلمین منشی سفارت فرانسه بود و دوستی دولت‌آبادی با سفیر عثمانی به او امکان داد از فرصت طلایی موجود استفاده کند.

ظاهراً پس از آنکه «بیداران تهران» «دو سید» را به بست‌نشینی تشویق کردند: «دولت‌آبادی... چند مجلس سفیر عثمانی را ملاقات نموده و سفیر را راضی نمود که واسطه در صلح باشد.»³⁰⁰

«سفیر گفت، اگر استدعای آقایان نوعیت داشته باشد، من توسط در صلح می‌کنم. والا اقدام نخواهم نمود.» و دولت‌آبادی ماده هفتمی را به خواسته‌ها اضافه کرد، که در آن برای نخستین بار سخن از «عدالتخانه» میرفت. کسروی از قول او می‌نویسد: «تا آنوقت این لفظ رسماً و علناً بر زبان‌ها جاری نشده بود.»³⁰⁰

این آغاز فعالیت‌های وسیعی بود که طی آن «بیداران تهران» موقع را مقتضی دانسته در زیر پرده نازکی³⁰¹ درباریان و ملایان را به سوی هدف خود می‌رانند. متوجه هستیم که «بیداران تهران» شخصیت‌هایی علنی بودند، که فعالیت‌های مخفی وسیعی داشتند و بدین سبب کمتر گزارشی دربار اقداماتشان در دست است. از شاهکارهای آنان این که:

«...»
...
...
...³³³ ...

و رئیس «بیداران تهران» یحیی دولت‌آبادی است که باید رهبر توانای انقلاب مشروطه شناخته شود و چنانکه روزی ملت ایران خدمتگذاران واقعی خود را بشناسد، تندیس او در کنار قهرمانان ملی در میدان‌های شهر برافراخته خواهد شد.

اما پرسش اساسی باید این باشد، که چرا «بیداران تهران» با آن توانایی‌ها نتوانستند پس از تشکیل مجلس کشور را در راه پیشرفت واقعی راهبری کنند؟ پاسخ همان است که باید در مورد ده‌ها هزار

از ایرانیان در دوران معاصر تکرار کرد و آن اینکه ملایان با پیگرد، تکفیر و کشتار، آنان را از خدمت به ایران بازداشتند.

بطور مشخص، از «بیداران تهران» پس از آن کمتر ردّ پایی می‌یابیم، زیرا که از همان گام نخست پس از امضای فرمان مشروطیت، یعنی به هنگام تهیه «نظامنامه انتخابات»، ملایان به رهبری طباطبائی («...») که اینک به فریب خود پی برده بودند، «بیداران» را به سبب «معروفیت به فساد عقیده» از حق انتخاب به نمایندگی بازداشتند. در نتیجه از همان مجلس اول اکثریت نمایندگان را «آقازاده‌ها» تشکیل دادند، که دست‌پخت آن به قول کسروی «معجونی اسلامی» به نام «متمم قانون اساسی» است.

نگاهی به کتاب‌های رایج درباره تاریخ مشروطه نشان می‌دهد که تاریخ‌نگاری چپ اسلامی، از یک سو به هدف تبلیغ برای «روحانیت» و از سوی دیگر، برای آلودن «تاریخ ستمشاهی»، تا چه حدّ به جعل و دروغ متوسل شده است.

پیش از این اشاره شد، که شناخت درست انقلاب مشروطه دیدگاه تاریخی ما را دگرگون می‌کند. تاریخ‌نگاران آینده با نگاهی غیرایدئولوژیک روایتی سخت متفاوت و سرافراز از تاریخ ایران بدست خواهند داد. مثلاً برخلاف وارونه‌نگاری‌ها درباره «دوران تیر» قاجار، نشان خواهند داد، که نخبگان ایرانی در کنار درباریان میهن‌دوست، تا خود شخص شاه، در برابر فشار و تهاجم وحشیانه ملایان، چه کوشش‌های بزرگی برای به حرکت درآوردن جامعه ایران از خود نشان دادند و نیروی‌های آگاه برخاسته از درون جامعه، چگونه برای تحقق قانون‌مداری و تأمین حقوق شهروندی به کمک دولتمردان آمدند. نمونه آنکه، از پدیده‌های یگانه در تاریخ جهان است که در همان دوران، «انجمن شاهزادگان» تشکیل شد و شاهزادگان تهدید کردند که برای پیشرفت مشروطیت دست به اعتصاب خواهند زد!:

«... ()
...
...
...»

*همچنین گفتاوردها از کتاب «رگ تاک»، بازبینی شده یک جلدی، نشر کیهان

